



ای که خرد بهیست سلطان او بزرگتر است مگر در هر کجا که بودی دروغ تو سخن تالان کردی

چو چون نشان حله در زمین کشید  
مرا هم ز صد گونه آرزو مو است  
خیز این پراز بجهب لشکر بود  
سایخی که خوشدل نباشد شاه  
چو دشمن خرد و استمائی برود  
مخالفت خردش بر و سلطان مباح  
مروت نباشد بر افتاده زور  
حیث و غیبت اگر رودی  
بیرحمی ازین مح و بارش مکن  
کسان بر خورند از جوانی و بخت  
اگر بچوستی در آید ز پای  
خوشاید گرفتن خبری و بیاید  
بمردی که ملک سر اسر زمین

این سخن از بی بی خدیجه است که در میان زنان بود

بمردی که با دفع دشمن کین کشید  
ولیکن خست ز بنده نه تنها مرا  
نه از بجهب آیین و ز پور بود  
ندارد خست زود و ولایت نگاه  
ملک باج و دوه یک جزا خورد  
چه قاتل منی در آن سخت متاج  
بر و مرغ دون این از پیش مو  
کام دول دوستان پر خوری  
که نادان کند حیف بر خوین  
که بریزد و ستان بگیرد سخت  
خز کین نالید نش بخدای  
ببگاز خون از ساسانی مسا  
نیز و که خوبی چسکد برین

این سخن از بی بی خدیجه است که در میان زنان بود

### حکایت

شنیدم که جمشید فرخ شربت  
بدین چشمه چون مالمی مژد  
مگرفتیم عالم بمردی و زور  
چو در دشمنی باشد در شرب  
مرد زنده سرشته سیرا

این سخن از بی بی خدیجه است که در میان زنان بود

بسی چشمه بر سنگ نشست  
بر قند چون چشم بر هم زور  
ولیکن بس بریم با خود بگور  
میرنجانش کور آهین غصه پس  
به ز خون او گشته در گشت

این سخن از بی بی خدیجه است که در میان زنان بود

این سخن از بی بی خدیجه است که در میان زنان بود

این سخن از بی بی خدیجه است که در میان زنان بود





این کتاب از زبان حضرت علی (ع) است که در روز غدیر خم فرمودند که هر که مرا بشناسد من او را بشناسم و هر که مرا ناساند من او را ناسانم...

که نال در ظالم که در درد دست  
 نه سبک و امن کاروانی در پیل  
 دلیر آمدی سعید یاد سخن  
 بجو آنچه دانی که حق گفت به  
 زبان بزد و دفتر خلعت بسوز

در بیان داخواه  
 بیان ظالم  
 در بیان کاروانی  
 در بیان سعید یاد سخن  
 در بیان حق گفت به  
 در بیان بزد و دفتر خلعت

که هر خور کو سبک در جوش  
 که در میان نادان گریک ویر  
 جو جوی بر دست فتحی کین  
 ز رشوت ستانی ز عشوه  
 طمع کجس و هر چه خواهی بگو

در بیان هر خور کو سبک  
 در بیان میان نادان  
 در بیان جوی بر دست  
 در بیان رشوت ستانی  
 در بیان طمع کجس

حکایت

خبر یافت گردنکشی در عراق  
 تو هم بر دری سی سیدار  
 دل درویندان بر او ز بند  
 بریشانی خال داخواه  
 تو خسته خست در حرم میروز  
 ستانده و او آن کس خدا

در بیان خبر یافت  
 در بیان تو هم بر دری  
 در بیان دل درویندان  
 در بیان بریشانی خال  
 در بیان تو خسته خست  
 در بیان ستانده و او آن کس

که سیفت مسکینی از ریطاق  
 پس سپید در نشینان با  
 که هرگز نباشد دولت خرو  
 بر اندازد از مملکت با و شاه  
 غریب از بزون گو بگر با بسوز  
 که تواند از باد شده داخواه

در بیان که سیفت مسکینی  
 در بیان پس سپید در نشینان  
 در بیان که هرگز نباشد دولت  
 در بیان بر اندازد از مملکت  
 در بیان غریب از بزون  
 در بیان که تواند از باد شده

حکایت

یکی از بزرگان اهل تبریز  
 که بودش گمنامی بر انگشتری  
 شب کسی آن چشم گیتی فروز  
 قضا در آمد یکی خشک سال  
 جو در مردم آرام و صوت نگیرد  
 چو بیت گیتی سر در کام خلق

در بیان یکی از بزرگان  
 در بیان که بودش گمنامی  
 در بیان شب کسی آن چشم  
 در بیان قضا در آمد یکی  
 در بیان جو در مردم آرام  
 در بیان چو بیت گیتی

حکایت کند ز ابن عبد الغریز  
 فز مانند در قمشیش جو هر  
 فری بود در روشانی چوروز  
 که شد بر سنای مرغ لال  
 خود آسوده بودن دولت نگیرد  
 گیش بگذرد آب فوشین کجین

در بیان حکایت کند ز ابن  
 در بیان فز مانند در قمشیش  
 در بیان فری بود در روشانی  
 در بیان که شد بر سنای مرغ  
 در بیان خود آسوده بودن  
 در بیان گیش بگذرد آب

این کتاب از زبان حضرت علی (ع) است که در روز غدیر خم فرمودند که هر که مرا بشناسد من او را بشناسم...

القائه

این کتاب از زبان حضرت علی (ع) است که در روز غدیر خم فرمودند که هر که مرا بشناسد من او را بشناسم...



در اتمام سلطان روشن نفس

نه بید و گرفت نه بیدار کس

حکایت

در اخبار شاهان پیشینه است  
بد و دانش از کس نیاز و کس  
چنین گفت که و صاحب دلی  
چو می بگذر و ملک و جاه و سر  
بجوایبم کج عبادت نیست  
چو شنید و نای روشن نفس  
طریقت بجز خدمت خلق نیست  
تو بر تخت سلطانی خویش باش  
بصدق و اراقت و انان بسته  
قدم باید اندر طریقت نه دم  
بزرگان که نقد صفا داشتند

که چون تکلم بر تخت نمی نشست  
سستی برد اگر خود همین بود پس  
که هر کس رفت بجای عاصی  
بزد از جهان دولت الا فخر  
که در ایام این چرخ روزی که است  
به تندی بر شرفت کای تکلم  
تسخیر و شجاده و و در حق نیست  
با خلاق پاکیزه در روشن باش  
ز طامات دعوی بان بسته  
که اصلی ندارد دوم بی مقدم  
چنین خسر نه زیر قیاد داشتند

حکایت

شنیدم که بگفت سلطان هم  
که با ایامم از دوست دشمن نامند  
بسی جگر کردم که فرزند من  
کنون دشمن بدگهر دست یا  
چه تدبیر سازم چه چاره کنم

بر سیکردی ز اهل علوم  
جز این قلعه و شهر با من نامند  
بسی از من بود در آیین  
سیر دست مزدی و جدم بتا  
که از غم بفرسود جان تنم

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including the word 'حکایت' repeated vertically and other commentary.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the word 'حکایت' repeated horizontally and other commentary.





۳۳  
 این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه علیهم السلام و در بیان احوال و عیال و مناقب و فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه علیهم السلام و در بیان احوال و عیال و مناقب و فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه علیهم السلام

**حکایت**

خدا دوست نامی در قهای شام  
 پیشش مران گنج تاریک جا  
 بزرگان بسیار در سر درش  
 ستاکند عارف پاکباز  
 چو بر ساقش نفس گوید بده  
 دوران عمر زمین پریشار بود  
 که هر ناتوان را که در مالکوت  
 جهان سوز و بی رحمت خیره کش  
 گردوی برست نندان ظلم و عیار  
 گردوی بیمازند مسکین و ریش  
 تلک زوی گفشتش از نیکیست  
 مرابا تو دانی سپرد و سیت  
 که نیست که سالار کشور نیم  
 گویم فضیلت نهوم بر که  
 شنید این سخن عابد پریشار  
 وجودت پریشانی خلق از دست  
 تو با دوستداران من دشمنی

در مدح و ثناء ائمه و اولاد ائمه علیهم السلام

گرفت از جهان گنج غاری تمام  
 گنج قناعت فرورفته پاک  
 که در می نیامد بر با سرش  
 بدر توزه از خویشتن ترک آرز  
 بخواری بگردانندش و بده  
 یکی مرزبان است همکار بود  
 بر سر شنگه بچه بر شانه افروخته  
 و بخشش وی جهانی ترش  
 پیر زنده نام بدش در و یار  
 پس چو شرفه نفرن گرفتند پیش  
 تویی لب مردم از خنده باز  
 خدا دوست در وی نکردی نگاه  
 بفرست ز ما در کس ز تو سخت  
 تراوشی ما را از محبت  
 بغضت ز دور ویش کنترسیم  
 چنان باش ما را با هر که  
 بر شفقت و گفت ای تلک هو شد  
 ندانم پریشانی خلق دوست  
 ز پندارست و دوستدار من

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه علیهم السلام و در بیان احوال و عیال و مناقب و فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه علیهم السلام و در بیان احوال و عیال و مناقب و فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه علیهم السلام

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه علیهم السلام و در بیان احوال و عیال و مناقب و فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه علیهم السلام و در بیان احوال و عیال و مناقب و فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه علیهم السلام







مجموعه کتب مشتمل بر قصه های بسیار لطیف و دلنشین است که در این مجموعه گردآوری شده است. این کتب را می توان به عنوان سرچشمه های ادبی و تاریخی دانست که به ما می آموزد که چگونه باید در زندگی عمل کرد و چگونه باید با دیگران برخورد کرد. این کتب را می توان به عنوان سرچشمه های ادبی و تاریخی دانست که به ما می آموزد که چگونه باید در زندگی عمل کرد و چگونه باید با دیگران برخورد کرد.

این مجموعه کتب شامل قصه های بسیار لطیف و دلنشین است که در این مجموعه گردآوری شده است. این کتب را می توان به عنوان سرچشمه های ادبی و تاریخی دانست که به ما می آموزد که چگونه باید در زندگی عمل کرد و چگونه باید با دیگران برخورد کرد. این کتب را می توان به عنوان سرچشمه های ادبی و تاریخی دانست که به ما می آموزد که چگونه باید در زندگی عمل کرد و چگونه باید با دیگران برخورد کرد.

در این مجموعه کتب شامل قصه های بسیار لطیف و دلنشین است که در این مجموعه گردآوری شده است. این کتب را می توان به عنوان سرچشمه های ادبی و تاریخی دانست که به ما می آموزد که چگونه باید در زندگی عمل کرد و چگونه باید با دیگران برخورد کرد. این کتب را می توان به عنوان سرچشمه های ادبی و تاریخی دانست که به ما می آموزد که چگونه باید در زندگی عمل کرد و چگونه باید با دیگران برخورد کرد.

چو بینم که در ویش مسکین مخورد  
یکی را بزند از بستی و دستان

**حکایت**

شبی در وقت خلق آتشی بر فروخت  
یکی شکر گفت اندران خاک و دو  
جان ندیده گفتش ای بوالهوس  
پسندی که شهری بسوز و بنا  
بخشنگدل کی کند مده تنگ  
تواند خود آن لقمه چون مخورد  
گویند رستت ز بخورد ابر  
بنگدل جو باران بمنزل رسد  
دل پادشاهان شود ببارش  
اگر در شهری سعادت کست  
بهینت بسندت اگر بسنو

کدام اندرم لقمه هریست و درد  
کجا ماندش عیش در بوستان

**گفتار**

خرداری از خسروان جسم  
نه آن شوکت و پادشاهی ماند  
خطا مین که دوست ظالم رفت  
خنگ روز خوشترن و او کرد

که کردند برز بوستان ستم  
نه آن ظلم بر بوستانی بماند  
جهان بنا و ما مفضل لم رفت  
که در سایه خوشم از دست

این مجموعه کتب شامل قصه های بسیار لطیف و دلنشین است که در این مجموعه گردآوری شده است. این کتب را می توان به عنوان سرچشمه های ادبی و تاریخی دانست که به ما می آموزد که چگونه باید در زندگی عمل کرد و چگونه باید با دیگران برخورد کرد. این کتب را می توان به عنوان سرچشمه های ادبی و تاریخی دانست که به ما می آموزد که چگونه باید در زندگی عمل کرد و چگونه باید با دیگران برخورد کرد.



بیتنا قالی از پیش خورشید  
 بشوید سلطان آواز و زنده شود  
 بنام سلطان آواز و زنده شود  
 بنام سلطان آواز و زنده شود  
 بنام سلطان آواز و زنده شود

بقومی که نسبی پسندد خدای  
 چو خواهر که دیران شود عالمی  
 سکا لند از نو بیکر دان احمد  
 بزرگی از و دان و منت شناس  
 نه خود خوانده در کتاب مجید  
 اگر شکر گردی برین ملک مال  
 و گر خور و ربا و شانه کنی  
 حراست بر پادشاه خوب خوش  
 مبارز عیالی بیک خرد  
 چو بر خفاش بیدار و از او  
 بیخام رفت و پیدار بشود  
 سخاوای که نقرن کند از پشت

درد خسروی مایل نیک ای  
 کند ملک در خوش طایفه ای  
 که در ملک خود نیست بد او  
 که زایل شود و نعمت تا سپاس  
 بهالی ملک زسی بیرون  
 پس از یاد شاهی که شانه کنی  
 چو باشد ضعیف از قوی با رکن  
 که سلطان شایسته عامی گل  
 شان نیست گرت فریاد از او  
 که باز بر دستان چنان پیش کرد  
 عکس با شش تا بد بخود گست

در خوش خدای سیران حضرت سیران  
 از سیران سیران سیران

سینه نوست دو عالم ۱۲۱

## حکایت

ششم که در مری از باختر  
 روزی بودیم که در مری از باختر  
 شد پندار و کرد بخش و بلبین  
 پیر هر دو در مساجد که رفت  
 بر وقت آن زمین او قسمت نهاد  
 مسعود که بر یکدگر سرکشند  
 پر وقت آن زمین او قسمت نهاد  
 ای پندگرم ملک

برادر دو بودند از یک پدر  
 محوری و دانا و شمشیرین  
 طلبکار جوان و نا و شو یافت  
 بر یک پسرزان نصیب بداد  
 بی یک شمشیر کیم بر کشند  
 بجان افرین جان شیرین پرو

انزلی از خجستان

کرمه ایبار  
 عالمی بر سینه از  
 بزرگی از و دان و منت شناس  
 تخت ناسا  
 کما سوت و کلا  
 از شمس از ترفند و ذیل  
 از شمس از ترفند و ذیل  
 از شمس از ترفند و ذیل  
 از شمس از ترفند و ذیل

بیار  
 ای پندگرم ملک  
 ای پندگرم ملک  
 ای پندگرم ملک

این کتاب در سال ۱۰۳۰ هجری قمری در شهر اصفهان از طرف  
 حضرت آیت الله العظمی خواجه آقا میرزا محمد باقر  
 صاحب کتبخانه آستان قدس مطبوع گردید و در  
 سال ۱۰۳۵ هجری قمری در شهر اصفهان از طرف  
 حضرت آیت الله العظمی خواجه آقا میرزا محمد باقر  
 صاحب کتبخانه آستان قدس مطبوع گردید و در

وفاتش فرو بست دست عمل  
 که بخت در مکر و کج و سپاه  
 گرفتند هر یک یکی راه پیش  
 یکی طغیان مال گرد آورد  
 درم داد و تیار در پیش کرد  
 شهباز بصر در پیش شهبان دست  
 چنان که خلافت بهنگام پیش  
 چو شیر از در عهد گوید خستند  
 که شاخ بسدش بر و سدا  
 پس دیده بی بود و فرخنده خو  
 شاکوی حق باعدان شام  
 که شده داد و در پیش بر  
 بگویم که خاری که رنگ  
 بنا و نرسر خطش سران  
 بیفرو بر مرد و هقان سراج  
 بلار بخت بر جان بیچارگان  
 حقیقت که او دشمن خویش بود  
 خردمند و اندک ناخوب کرد  
 بر آکنده شد شکر از عاجزی

چهل بکشتلاند شتاب مل  
 مقرر شد آن خلکت بر و شاه  
 بکرم نظر در دست و خویش  
 یکی عدل تا نام مسکو برو  
 یکی عاقبت سیرت خویش کرد  
 ناکرد و زمان داد و لشکر خوشت  
 خزان می کرد و بر کرد خویش  
 بگردون شیخی بانک شادی پر عده  
 خرد و مندوخ سخا و  
 حکایت شنو کوردک ناچوی  
 ملازم بدلداری خاص و عام  
 در آن ملک قانون برقی دید  
 نیامد بر آینه او بر و لے  
 سر آمد تا سید ملک از سران  
 درخواست کانون کندخت و تاج  
 طمع کرد در مال بازارگان  
 نگویم که بدخواه در و پیش بود  
 بامیدیشی ندید و نخور  
 که تاجی کرد آن زر از گری

این کتاب در سال ۱۰۳۰ هجری قمری در شهر اصفهان از طرف  
 حضرت آیت الله العظمی خواجه آقا میرزا محمد باقر  
 صاحب کتبخانه آستان قدس مطبوع گردید و در  
 سال ۱۰۳۵ هجری قمری در شهر اصفهان از طرف  
 حضرت آیت الله العظمی خواجه آقا میرزا محمد باقر  
 صاحب کتبخانه آستان قدس مطبوع گردید و در

این کتاب در سال ۱۰۳۰ هجری قمری در شهر اصفهان از طرف  
 حضرت آیت الله العظمی خواجه آقا میرزا محمد باقر  
 صاحب کتبخانه آستان قدس مطبوع گردید و در  
 سال ۱۰۳۵ هجری قمری در شهر اصفهان از طرف  
 حضرت آیت الله العظمی خواجه آقا میرزا محمد باقر  
 صاحب کتبخانه آستان قدس مطبوع گردید و در

بازارگان خندان خیر بریدند از آنجا خرید و فروخت چو اقبالش از دوستی سرچشمه است تیر فلک ز خج و بارش بکند و فادر که چو بر جویمان کسبخت است چو بختش نگون بود در کاف کین گفتمند نیکان بران نیکو و کجانش خط بود و بد بخت

که کلمت در نوم آن بی هنر ز رحمت نیاید رعیت بسجوت بنا کام دشمن بر دوست یا هم آسپ دشمن و یارش بکند خراج از که خوا بود و بتان بخت که باشد دعای بدش در وفا بگردان چو نیکاش گفت مکن تو بر خور که بخت داد اگر به بخورد که در عدل بود آنچه در ظلم است

ای کجاست در سعادت و کسرت ای کجاست در سعادت

حکایت

مفکره شیخ از پیشه بیان کا

خداوند بستان نگه کرد و دید بدامن که با نفس خود میکند صعیقان سنگین بگفت قوی که دانی که عیبت نیر و چون کن من دشمن خویشین که شرک بگیرد بکین ان که او است که اگر بگفت نذرت شوی شرک است بقیاد از دست افتادگان بفرز انگی تاج بر و ندرت

ای کجاست در سعادت و کسرت ای کجاست در سعادت

یکی بر شمشیر وین سیر بر بختا که این مزو بد میکند نصیحت کجاست اگر شنو که فردا بگذار بر دست تو که چو خواهی که فردا بوی مهر که چون بگذر ز تو این سلطنت مکن چه ز نمان توان بد که رشتت در چشم آزادگان بزرگان روشن دل نیک

بازارگان خندان خیر بریدند از آنجا خرید و فروخت چو اقبالش از دوستی سرچشمه است تیر فلک ز خج و بارش بکند و فادر که چو بر جویمان کسبخت است چو بختش نگون بود در کاف کین گفتمند نیکان بران نیکو و کجانش خط بود و بد بخت

بازارگان خندان خیر بریدند از آنجا خرید و فروخت چو اقبالش از دوستی سرچشمه است تیر فلک ز خج و بارش بکند و فادر که چو بر جویمان کسبخت است چو بختش نگون بود در کاف کین گفتمند نیکان بران نیکو و کجانش خط بود و بد بخت

بازارگان خندان خیر بریدند از آنجا خرید و فروخت چو اقبالش از دوستی سرچشمه است تیر فلک ز خج و بارش بکند و فادر که چو بر جویمان کسبخت است چو بختش نگون بود در کاف کین گفتمند نیکان بران نیکو و کجانش خط بود و بد بخت



این کتاب در بیان سیرت و احوال و عیال و اولاد و فرزندان و حلال و حرام و غیره است  
 و در بیان سیرت و احوال و عیال و اولاد و فرزندان و حلال و حرام و غیره است  
 و در بیان سیرت و احوال و عیال و اولاد و فرزندان و حلال و حرام و غیره است  
 و در بیان سیرت و احوال و عیال و اولاد و فرزندان و حلال و حرام و غیره است

**دگر گزشت خواجه سعیدی شنو**  
**بدرنگار رشتان ج مرو**  
**صفت جمعیت اوقات در و عیش راس**

که این بزرگوار است و پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست	گو جای از سلطنت پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست که این بزرگوار است و پیش نیست
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

**حکایت**

سخن گفت با عابدی که سخن گفت با عابدی که سخن گفت با عابدی که سخن گفت با عابدی که سخن گفت با عابدی که سخن گفت با عابدی که سخن گفت با عابدی که سخن گفت با عابدی که	شنیدم که یک روز در جاده شنیدم که یک روز در جاده شنیدم که یک روز در جاده شنیدم که یک روز در جاده شنیدم که یک روز در جاده شنیدم که یک روز در جاده شنیدم که یک روز در جاده شنیدم که یک روز در جاده
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

**در سنی نوکاری و بدکاری و عاقبت آن**

نو زد کسی بر که نیک آیدش نو زد کسی بر که نیک آیدش نو زد کسی بر که نیک آیدش نو زد کسی بر که نیک آیدش نو زد کسی بر که نیک آیدش نو زد کسی بر که نیک آیدش نو زد کسی بر که نیک آیدش نو زد کسی بر که نیک آیدش	کار مردم ناست بدیش کار مردم ناست بدیش کار مردم ناست بدیش کار مردم ناست بدیش کار مردم ناست بدیش کار مردم ناست بدیش کار مردم ناست بدیش کار مردم ناست بدیش
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

این کتاب در بیان سیرت و احوال و عیال و اولاد و فرزندان و حلال و حرام و غیره است  
 و در بیان سیرت و احوال و عیال و اولاد و فرزندان و حلال و حرام و غیره است  
 و در بیان سیرت و احوال و عیال و اولاد و فرزندان و حلال و حرام و غیره است  
 و در بیان سیرت و احوال و عیال و اولاد و فرزندان و حلال و حرام و غیره است

باز در غایت از این سخن که در این کتاب است  
باز در غایت از این سخن که در این کتاب است  
باز در غایت از این سخن که در این کتاب است

خدا گفتم ای یار شایسته خوی  
چنین آویستی مرده به تنگ را  
نه هر آویستی زاده از دود به است  
به است از دود انسان صاحب سر  
چو انسان نداند بجز خورد و خواب  
سوار نگون بخت بر شیره و  
کسی دانه نیک کسی بکاشت  
نه هرگز شنیدیم در خوشین

مصطفی بن آدمی ۱۲۱۴  
شکوه ۱۲۱۴

که گفتند در این سنگ دور  
که بروی فضیلت بود سنگ  
که دوز آدمی زاده بد به است  
نه انسان که در مردم قدر خود  
که اشش فضیلت بود بر دوایست  
پاوه بر دوز و بر دستن گرد  
کز خرمین کام دل بکاشت  
که بهر درایسنگی آمد به پیش

حکایت

که سری بجای در افتاده بود  
بدر آن پیش مردم بجز بندید  
هر شب فریاد وزاری بخت  
تو هرگز ز سید با کس  
هر چه شکست نیکو دنی  
که بر جان لشت خدر ستم  
تو یار استی چاه کندی بره  
و کس چه کند از پی خاص عام  
یکی تا کند تشنه را تازه حلق  
اگر بیس که چشم نیکه مد

که از نوح اول شیر ماده بود  
بیتا و دعا جز تر از خود ندید  
یکی بدبشش کوفت سنگی گفت  
که میخواهد امروز با درس  
ببین لاجرم که بر آشته  
که دلها ز لشت نالدی  
بسر لاجرم در قفس بچاه  
یکی نیک منظر و گزشت نام  
دل تا بگردن در قفس خلق  
که هرگز نیار و گز از گور بار

در باب بیاید سخن در این کتاب است  
باز در غایت از این سخن که در این کتاب است  
باز در غایت از این سخن که در این کتاب است  
باز در غایت از این سخن که در این کتاب است  
باز در غایت از این سخن که در این کتاب است  
باز در غایت از این سخن که در این کتاب است

باز در غایت از این سخن که در این کتاب است  
باز در غایت از این سخن که در این کتاب است  
باز در غایت از این سخن که در این کتاب است





مگر کوی که در این عالم است  
بجز کوی که در این عالم است  
بجز کوی که در این عالم است  
بجز کوی که در این عالم است

بزرگی دران فکر آن درخت  
دلی پیش برین سیاست تمام  
بزرگی دران فکر آن درخت  
دلی پیش برین سیاست تمام

بزرگی ناید ز چشم پلید  
که باشد ترا نیز در پرده تنگ  
چو گوید کان بر نیامی است  
ز فرمان داور که دانند کجاست  
بجواب اندرون دید در روشن و  
حقوبت بر و تا قیامت با ماند

### حکایت

یکی بنام مبداء فرزند را  
کفن خور خرد و گران ای بپر  
نیشسته ای که او که خرد  
بجز دم کی ممشیت زور آوران

نگو وارین خرد و مست را  
که کز زشت اند ز بزرگی لب  
که ز زشتی پلنگیت هر جسم در  
دل زیر و ستان من رنج بود  
نگردم در زور بر لاعت ان

### گفت

آیا بختت سخته که تو م  
غصم زیر و ستان بخور سنها  
نصیحت که خالی بود از عرض

حرامت جبر چشم سالار قوم  
بترس از زبردستی روزگار  
چو داروی تلخست وقع مرصن

### حکایت درین معنی

یکی حکایت کند از لولک  
چنانش در انداخت ضعف  
مغلوب کرد

که بیماری رشته که درش خود  
که مبر و بر کسب میان خستند

بزرگی ناید ز چشم پلید  
که باشد ترا نیز در پرده تنگ  
چو گوید کان بر نیامی است  
ز فرمان داور که دانند کجاست  
بجواب اندرون دید در روشن و  
حقوبت بر و تا قیامت با ماند

بزرگی ناید ز چشم پلید  
که باشد ترا نیز در پرده تنگ  
چو گوید کان بر نیامی است  
ز فرمان داور که دانند کجاست  
بجواب اندرون دید در روشن و  
حقوبت بر و تا قیامت با ماند

بزرگی ناید ز چشم پلید  
که باشد ترا نیز در پرده تنگ  
چو گوید کان بر نیامی است  
ز فرمان داور که دانند کجاست  
بجواب اندرون دید در روشن و  
حقوبت بر و تا قیامت با ماند

بزرگی ناید ز چشم پلید  
که باشد ترا نیز در پرده تنگ  
چو گوید کان بر نیامی است  
ز فرمان داور که دانند کجاست  
بجواب اندرون دید در روشن و  
حقوبت بر و تا قیامت با ماند







Handwritten marginal notes at the top of the page, including the number 36 and various lines of text.

جهان گوگرد و نم خورد و م برش  
سید مددی که بخت و خورد  
درین کوشش تا با تو ماند هم  
کنند خواجه بر بستر جان گداز  
در آن دم بر اسناد دست  
که دست می خورد و گرم کن دراز  
گفت که دستت خاری کن  
تا بزی ماه و پروین و اور

حکایت

که کردن با او نم بر سرش  
چون زلف عروسان برش چو چوچ  
که بر لاجوردی طبعی به بند  
بزرگ شاه آمد از راه دور  
بهرست گدی آفاق گردید  
ولیکن پذیرش محکم است  
وی چند بودند و بگذاشتند  
درخت اسد ترا بر خود  
دل از بند اندیشه آزاد کن  
که بر یک شیرینش تصرف نمایند

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, written in a cursive style.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, continuing the text or commentary.

۴۷  
 داستان شاهان و ملوک  
 و پادشاهان و سلاطین  
 و امرا و بزرگان و حکام  
 و اعیان و اشراف و نجاران  
 و بزرگان و سلاطین و ملوک  
 و پادشاهان و سلاطین  
 و امرا و بزرگان و حکام  
 و اعیان و اشراف و نجاران

چون رسید ما نژاده چمن کوس بپروردش پادشاهش است	امیدش فضل خدا ماند وین که هر وقتی جای دیگر گشت
مولا شمس الدین محمد ابرار	حکایت سنه ۱۱۰۰ هجری
چنین گفت شور طبره در حرم اگر ملک بر چه بماندی و بخت اگر گنج قارون بدست آوری	یکسری که ای وارث ملک ختم ترا چون میکشند تاج تخت نماز بگردانند بختی بر سر
حکایت	حکایت ای هر که در راه مملکتی از راه آوری بر
چو آبر سلان جان جان بخش داد به تربیت شیر و دوش تاج و کلاه چنین گفت دلوانه بوشیار زهی ملک و زان سرور شایسته چنین است که درین روزگار چو در پرتو روزی سر آوری عهد مندر جهان دل که بجان آیت نه لائق بود پیش باو ایست نکوئی کن امسال چون ده متر	پسر تاج شاهی بشیر بر نهاد نه جای نشستن نه آماجگاه چو دیدش شیر روز و بکر سوا پدر رفت و پای پسر در کلب سسک سیر و عهد ناما میداد جوان دوستی سر بر آفرید چو شرطت که هر روز در خانه ایست که هر با عدوش بود شوخ که سال و گردگیری ده خدایت
حکایت	حکایت که در روزی از آن روزگار
بزرگی جفا پیشه در حد خود خزان زیر بار گران بی علف	که مستی خرد و ستایی بزرگ برونزی و دو مسکین شند می تلف در میان دور و نزدیکان تقیل کماله خوان آفر

این داستان از شاهان و ملوک است  
 و پادشاهان و سلاطین و امرا  
 و بزرگان و حکام و اعیان  
 و اشراف و نجاران و بزرگان  
 و سلاطین و ملوک و پادشاهان  
 و سلاطین و امرا و بزرگان  
 و حکام و اعیان و اشراف  
 و نجاران و بزرگان و سلاطین  
 و ملوک و پادشاهان و سلاطین  
 و امرا و بزرگان و حکام  
 و اعیان و اشراف و نجاران  
 و بزرگان و سلاطین و ملوک  
 و پادشاهان و سلاطین  
 و امرا و بزرگان و حکام  
 و اعیان و اشراف و نجاران

این داستان از شاهان و ملوک است  
 و پادشاهان و سلاطین و امرا  
 و بزرگان و حکام و اعیان  
 و اشراف و نجاران و بزرگان  
 و سلاطین و ملوک و پادشاهان  
 و سلاطین و امرا و بزرگان  
 و حکام و اعیان و اشراف  
 و نجاران و بزرگان و سلاطین  
 و ملوک و پادشاهان و سلاطین  
 و امرا و بزرگان و حکام  
 و اعیان و اشراف و نجاران

این داستان از شاهان و ملوک است  
 و پادشاهان و سلاطین و امرا  
 و بزرگان و حکام و اعیان  
 و اشراف و نجاران و بزرگان  
 و سلاطین و ملوک و پادشاهان  
 و سلاطین و امرا و بزرگان  
 و حکام و اعیان و اشراف  
 و نجاران و بزرگان و سلاطین  
 و ملوک و پادشاهان و سلاطین  
 و امرا و بزرگان و حکام  
 و اعیان و اشراف و نجاران

این داستان از شاهان و ملوک است  
 و پادشاهان و سلاطین و امرا  
 و بزرگان و حکام و اعیان  
 و اشراف و نجاران و بزرگان  
 و سلاطین و ملوک و پادشاهان  
 و سلاطین و امرا و بزرگان  
 و حکام و اعیان و اشراف  
 و نجاران و بزرگان و سلاطین  
 و ملوک و پادشاهان و سلاطین  
 و امرا و بزرگان و حکام  
 و اعیان و اشراف و نجاران

در این کتاب از حدیث و روایات و کلمات و اشعار و غیره  
 در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام  
 و در بیان صفات و کمالات ایشان  
 و در بیان احوال و سیرت ایشان  
 و در بیان مناقب و فضیلت ایشان  
 و در بیان کلمات و اشعار و غیره  
 در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام  
 و در بیان صفات و کمالات ایشان  
 و در بیان احوال و سیرت ایشان  
 و در بیان مناقب و فضیلت ایشان  
 و در بیان کلمات و اشعار و غیره

نند بر وی تنگ مرویش باز  
 کند بر وی خاشاک بر بام بست  
 خیر شایسته رفت بد او گشت  
 شمشیر در گرفت از شکست  
 بنیدخت ناکام شب در شمع  
 توانا و زور آورد با ربر  
 چنان میزوش گاشخوان شکست  
 ز حد رفت جورت برین زبان  
 برافت او زور آزمائی گمن  
 یکی بانگ بر ما دشنه و ببول  
 برو چون ندانی پس کار خویش  
 چو دایمی از صلیحیت دور نیست  
 بگفتا با تا چه سینه صواب  
 نیستی همانا که دیوانه  
 مگر حال حضرت نیامد بگوش  
 چرا گشتی نمانا توانان شکست  
 چه دانی که خضر آن برای چه کرد  
 که دلها از و بجز بندت بود  
 جهانی ز دستش چو دریا بگوش  
 ای اهل جهان

چو منع کست سفله رار روزگار  
 چو بام بلندش بود خود پرست  
 شنیدیم که بارشست نم شوکار  
 پیای بد بنال صفت بر آمد  
 به تنها زلفت روی و شسته  
 خری دید چو پست که کارگر  
 یکی هر دو گشت خواندنی بست  
 شهنشه برافت گفت ای جوان  
 چو زور آوری خود نمائی گمن  
 پسندش نیامد ز و باده قول  
 که مبوده گرفت تم بکار پیش  
 بسا کس که پیش تو معذورت نیست  
 تلک درشت آواز وی خطاب  
 کیستند ارم از عقل بیگانه  
 بنزدید گامی ترک نادان خموش  
 نه دیوانه خواند کس پرانست  
 جهان جوی گفت ای ستمکار مرد  
 در آن بخت مگردی جفا پیشه بود  
 جزا مرزک دار او بر خروش  
 بندی نابو

در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام  
 و در بیان صفات و کمالات ایشان  
 و در بیان احوال و سیرت ایشان  
 و در بیان مناقب و فضیلت ایشان  
 و در بیان کلمات و اشعار و غیره  
 در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام  
 و در بیان صفات و کمالات ایشان  
 و در بیان احوال و سیرت ایشان  
 و در بیان مناقب و فضیلت ایشان  
 و در بیان کلمات و اشعار و غیره  
 در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام  
 و در بیان صفات و کمالات ایشان  
 و در بیان احوال و سیرت ایشان  
 و در بیان مناقب و فضیلت ایشان  
 و در بیان کلمات و اشعار و غیره

در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام  
 و در بیان صفات و کمالات ایشان  
 و در بیان احوال و سیرت ایشان  
 و در بیان مناقب و فضیلت ایشان  
 و در بیان کلمات و اشعار و غیره





